

فرهنگ خشونت در کشور عراق*

شفیق ن. غبرا^۱
مترجم: علی قلی زاده

مقدمه

هیچ شهروند عربی به اندازه شهروندان عراقی تحت حکومت صدام حسین از وجود یک حکومت دیکتاتوری با سیاست‌های ماجراجویانه خارجی و جنگ دچار ضربه روحی و روانی نشده است. علت امر را به میزان قابل توجهی در ناکامی رژیم عراق در ایجاد یک هویت ملی واحد، به نحوی که کل مردم عراق را در برگیرد می‌توان جست. در واقع فقدان چنین یکپارچگی، مستقیماً به ظهور صدام حسین بر اریکه قدرت کمک کرده بود، او از عمق نیازمندی عراق به یک قدرت قوی که غالب بر وجوه افتراقش باشد، ظهور کرد.

بنابراین نجات مردم عراق از وجود چنین حکومت توتالیتری و نیز رهایی همسایگان آن کشور از تهاجمات و تاراج بیشتر نه تنها سهل‌تر از سوق دادن عراق به یک سیاست فراگیر داخلی نخواهد بود بلکه حتی سخت‌تر از آن نیز خواهد بود. اما، آیا احتمال دارد که عراق جنگ‌ها را تکرار نماید؟ یا محکوم به تکرار آنهاست تا چه اندازه امکان دارد که چنین سیاست فراگیری متکی به یک بازساخت نوینی از روابط بین دولت و جامعه باشد؟

پیشینه: نیازمندی به وجود یک دیکتاتور

خط‌مشی‌های سیاسی عراق تحت تأثیر عوامل متعددی نظیر محدودیت‌های دریایی و استراتژیکی و فاصله جغرافیایی‌اش از درگیری (مستقیم) در مناقشه اعراب - اسرائیل شکل می‌گیرد. با این حال تاکنون اصلی‌ترین عامل، همان ناکامی حکومت در ایجاد یک قومیت ملی واحد، که به طور موثر و مفید همه مردم عراق را یکپارچه کند بوده است.

این مسأله به تبیین موضع متصلب بغداد در رابطه با انجام اصلاحات سیاسی داخلی و تجاوزاتش به کشورهای خارجی کمک می‌نماید.

۱. استاد علوم سیاسی دانشگاه کویت

عراق از بافت جمعیتی متنوع و ناهمگونی برخوردار است. از کل جمعیت آن ۸۰ درصد را اعراب و مابقی را گروههای غیرعرب زبان، همچون کردها (۱۵ درصد جمعیت)، ترکمنها و آشوریان تشکیل می‌دهند. از ۹۷ درصد جمعیت مسلمان عراق، ۶۵ درصد آنها را شیعیان تشکیل می‌دهند. قبیلی مالات^۱ جمعیت عراق را به گونه‌ای دیگر تفکیک می‌کند یعنی ۶۰ - ۵۵ درصد اعراب شیعه، ۲۰ - ۱۵ درصد اعراب سنی و ۲۰ درصد کردهای سنی. تا سال ۱۹۲۰ این گروههای سه‌گانه، تجربه زندگی مشترک را در چارچوب یک دولت مدرن نداشتند. در حالی که همه آنها تحت حاکمیت حکام عثمانی بودند، استان بصره جدا از استان بغداد بود و استان موصل در شمال به صورت یک منطقه مورد مناقشه باقی ماند به نحوی که سالها مورد ادعای ترکیه بود. وضعیت عراق به قدری مخدوش و مغشوش بود که در زمان فروپاشی امپراطوری عثمانی، ساکنان شهر جنوبی نجف جداگانه اعلام استقلال کرده و قانون اساسی جداگانه‌ای تدوین کردند و در موصل نیز نزاع داخلی بین ساکنان آنجا به وقوع پیوست.

بعد از آنکه در سال ۱۹۳۲ یک نظام سلطنتی مستقل در عراق ایجاد شد این نظام سیاست‌های مختلفی را در ارتباط با جوامع مذهبی و قومی عراق در پیش گرفت؛ از یک سو با برافروختن آتش کشمکش بین نهادها و تشکیلات اعراب سنی با اقلیت‌هایی نظیر آشوریان و کردها در صدد حفظ تسلط سنی‌ها برآمد و از سوی دیگر در پی یافتن راه‌حل‌ها، سازشها و فرمهای معین انتخاباتی و سیستمهای دموکراتیک بود.

بعضاً این مسأله ریشه در خاندان هاشمی داشت، که با انگلستان از زمان جنگ جهانی اول رابطه ویژه‌ای داشتند. روابط آنها با انگلستان به مثابه‌ی ابزاری برای کسب مشروعیت و قدرتی بود که باعث می‌شد برای رهبری بر عراق ناگزیر به اعمال هر چه بیشتر سیاستهای سرکوب و اجبار نگردند. در مقابل، کودتای سال ۱۹۵۸ با برانداختن نظام سلطنتی حاکم یک رژیم نظامی را بر سر کار آورد که از گروههای دهقانی تشکیل می‌شد و بر خلاف اندیشه رایج در میان نخبگان عراقی فاقد هرگونه اندیشه آزادمشنانه بود. در سطح محلی، ذهنیت انحصارگرایانه رهبری جدید، به کشمکشها و رقابت‌های قبیله‌ای منجر شد که به نوبه خود به سرکوب داخلی و ماجراجویی خارجی انجامید و اینها هر دو، قدرت رژیم را تقویت کردند. این فرهنگ سیاسی انحصارگرا، در سطح ملی بین جوامع اصلی سه‌گانه یعنی سنی‌ها، شیعیان و کردها شکاف ایجاد کرد و این شکاف به نوبه خود به ماجراجویی‌های خارجی رژیم بغداد، از جمله تجاوزات سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ آن رژیم را به دو کشور ایران و کویت منتهی گردید.

بعد از انقلاب ۱۹۵۸، تشکیلات حاکم بر عراق، یک دولت خشن و انعطاف‌ناپذیری ایجاد کرد و رهبرانش، کسانی را که دیدگاه‌های همسو نداشتند به هلاکت رسانده و دارایی‌شان را مصادره کردند و یا اتهاماتی را علیه دشمنانشان طرح کرده و با همه آنها به ستیز و نزاع برخاستند. چنین وضعیتی، اندیشه وجود یک رهبر مستبد را تقویت کرد و منجر به ایجاد یک جامعه نظامی در عراق شد که کاملاً متمایز از جامعه زمان نظام سلطنتی بود.

یکی از شاخصه‌های چنین ساختار نوینی از قدرت این بود که خانواده‌های نخبگان عراقی که پیش از این تنها ازدواج‌های درون گروهی داشتند، ازدواج دختران خود را با مقامات یا کارمندان دون پایه با سوابق معمولی مجاز شمرده و بدین ترتیب نظامی‌گری به نماد نوین منزلت و مقام، قدرت و کرامت مبدل شد در حالی که مالکیت و ثروت و سوابق خانواده - شهری کاملاً مرتبط با رژیم قدیمی باقی ماند.

در طول چهار سال بعد از انقلاب ۱۹۵۸، صدها هزار نفر از مردم عراق، علیرغم اینکه اتباع یک کشور ثروتمند تولیدکننده نفت بودند کشورشان را ترک کردند که به نوبه خود بزرگترین ریزش جمعیتی در تاریخ نوین کشور تلقی می‌شد. به مرور زمان تعداد آنها رو به فزونی گذاشت و امروزه شمار مهاجران عراقی بالغ بر سه میلیون نفر برآورد شده است.

در نتیجه عدم سازواری، بی‌ثباتی (شکستگی) و وجود اجبار در سیاست‌های کشور عراق، که با سوء مدیریت شدید و بیگانه‌انگاری شیعیان و کردها همراه بوده، چندین مورد کودتا علیه مقامات آن کشور ترتیب داده شد. نهایتاً در سال ۱۹۶۸ رژیم بعثی روی کار آمد. این رژیم بعد از کسب قدرت در صدد برآمد تا هرج و مرج موجود را با روی کارآوردن دیکتاتوری که خودش را بر کلیه شئون و امورات مردم تحمیل کند سامان دهد. حزب بعث و بسیاری از مردم عراق به اشتباه، معتقد بودند که یک دیکتاتور مصلح می‌تواند همه مشکلاتشان را حل کرده و بر اختلافاتشان فائق آید.

با این منطق، پدیده صدام حسین در اعماق قلمرو سیاسی و اجتماعی مردم عراق غرس گردید، این تزی بود که با شواهد زیادی تأیید شد. در شعر و فرهنگ سیاسی عراق، رهبرانی همچون استالین یا مائو، هوشی مینه یا کاسترو همواره مورد تحسین و ستایش واقع شده‌اند. مباحث و مجادلات اجتماعی دهه ۱۹۵۰ یا دهه ۱۹۶۰ اشتیاق مردم را (نه تنها در عراق بلکه در سراسر منطقه) برای ظهور چنین منجیان سیاسی آشکار کرد. رهبرانی که با قدرت زیاد فرمان می‌راندند، احساس مسئولیت می‌کردند و رویای عدالت در سر می‌پروراندند. رهبری همچون صلاح الدین ایوبی (قهرمان اسلام در قرن یازدهم که در جنگ‌های صلیبی شکست خورد) یا حتی آتاتورک (بنیانگذار ترکیه جدید) مورد خواست انبوه توده‌ها بود. مخصوصاً در کشور عراق به ظهور چنین

رهبری مقتدر و خود رأی به خاطر دسته‌بندی‌ها، چالش‌ها و مشکلات کشور، احساس نیاز می‌شد. عراقی‌هایی که از آنها در این بررسی مصاحبه به عمل آمد و دو مصاحبه دیگر که قبلاً بوسیله نویسنده این مقاله در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ منتشر شد تأیید می‌کند که شرایط و اوضاع اقتصادی - اجتماعی به ظهور صدام حسین کمک کرد. بر اساس اظهارات این عراقی‌ها، بسترهای لازم مهیا بود و صدام نیز به خوبی خودش را برای بهره‌برداری از آنها آماده کرد، از طرفی شخصیت (خاص) او نیز باعث پیشرفت و توفیقش بود. البته در نهایت رهبری که ظهور کرد برخلاف خواسته و انتظار مردم بود زیرا صدام به دسته‌بندی‌ها و اختلافات موجود در عراق دامن زد و در واقع خودش بخشی از مشکلات کشورش شد.

الف. سوء مدیریت جوامع سه‌گانه

بسیاری از اغتشاشات سالهای بعد از ۱۹۵۸ را می‌توان به سوء مدیریت جوامع اصلی سه‌گانه یعنی اعراب سنی، کردهای سنی و اعراب شیعه نسبت داد.

۱. اعراب سنی: اعراب سنی، علیرغم در اقلیت بودن، بواسطه پیوستگی‌شان با جمعیت اعراب سنی غالب در خاورمیانه و نقش برجسته‌شان در تاریخ کشور عراق همواره از موضع برتری برخوردار هستند.

حزب بعث با داشتن پایگاه قوی در بین قبایل سنی نسبت به صلاحیت‌های ملی‌گرایانه و عربی خود اغراق ورزیده و با شور و اشتیاق فراوان هدف انتقال هر چه بیشتر سنی‌ها را به داخل عراق دنبال کرده است. بنابراین تشویق برای اتحاد با اعراب دیگر یعنی از کویت تا سوریه، در واقع تلاشی در جهت حفظ قدرت جمعیتی اعراب سنی در عراق است. به همین شکل، کشمکش آن با حزب بعث سوریه به تعارض میان ترکیب مذهبی جمعیت سوریه و علوی بودن ماهیت رهبری آن کشور بازمی‌گردد.

با این حال، نکته قابل تأمل این است که این سیاست غیردموکراتیک و مبتنی بر فقدان نمایندگی در عراق به نوبه خود به شکل بدرفتاری با بسیاری از سنی‌های کشور تجلی پیدا کرده است. رژیم بعث تلاش می‌کند تا تفرقه بیاندازد و حکومت کند، تسخیر کند و حکمرانی نماید و علیه قوی‌ترین قبایل و گروههای سنی تصفیه‌های آرام و تدریجی صورت دهد. زیرا هر چه میزان وابستگی رژیم به گروههای سنی بیشتر باشد به همان میزان از قدرت گروهها و قبایل سنی که در موضع کسب قدرت قرار می‌گیرند در واهمه است؛ با این وصف برخی قبایل سنی که به رژیم بعث مساعدت می‌نمایند خود را با خوشرویی دولت مواجه نمی‌بینند و برخی دیگر نیز که خود را با سیاست‌ها و اولویتهای رژیم تطبیق نمی‌دهند یا به رهبری صدام حسین ابراز وفاداری نمی‌کنند با بازداشت،

حبس خانگی، تعقیب خانوادگی و اعدام روبرو می‌شوند.

شایعات و گزارش‌های مربوط به پاکسازی گروه‌ها و قبایل سنی از ارتش عراق این حقیقت را تأیید می‌نماید. برای نمونه در ماه می‌سال ۱۹۹۵، رژیم به طور وحشیانه قیام طایفه بزرگ دولایمی^۱ را که در پی تحویل نعش سر بریده یکی از رهبران طایفه (که یک ژنرال نیروی هوایی بود) به بستگانش در بغداد بدون انجام تشریفات لازم، بوجود آمده بود، سرکوب کرد.

علاوه بر این فرار داماد معروف صدام حسین، کامیل حسین، به اتفاق برادرش کامیل صدام در آگوست ۱۹۹۵ را می‌توان ذکر کرد که پیامد آن کشته شدن آنها بود. به این ترتیب که بعد از مراجعت آنها به عراق با این امید که مورد عفو و بخشش قرار گرفته‌اند منزل مسکونی‌شان مورد هجوم نیروهای امنیتی قرار گرفت، رهبری عملیات بر عهده عدی فرزند صدام حسین بود و علاوه بر آنها شمار دیگری از افراد خانواده‌شان از جمله پدر (علیرغم اینکه از عراق نگریخته بود)، برادر، خواهر و بچه‌هایشان نیز در این یورش کشته شدند. این رخداد ماهیت رژیم عراق را بیش از هر نوع حادثه دیگری که قبلاً حادث شده بود آشکار ساخت.

۲. **کردهای سنی:** مقامات جدید عراق همواره از ناحیه جمعیت کردها بیمناک بوده و بر این اساس جنگ‌های زیادی را علیه آنها ترتیب داده‌اند. این مسئله باعث شده کردها محدوده ملی زندگی‌شان را ترک و در یک وضعیت شورشی دائمی قرار گیرند.

پیشینه بدرفتاری با جمعیت کردها اندوهبار و بغرنج است. در سال ۱۹۴۶ حزب دموکرات کردستان عراق به عنوان اولین گام برای یک کردستان آزاد تشکیل شد و نقش عمده‌ای را در جنبش مقاومت کرد در عراق ایفا نمود. با وجود این که رژیم عراق به طور رسمی حقوق کردها را از حیث زبان ملی و خودمختاری به رسمیت شناخت لیکن بعدها این توافقات را نقض کرد و کردها را به شورش واداشت. تا سال ۱۹۷۰ کردها به طور رسمی هیچ‌گونه حق هویت جوئی نداشتند و از سرکوب مداوم رنج می‌بردند. دهه ۱۹۷۰ به یک مورد انتقاد ایالات متحده از عراق به خاطر قتل عام کردهای عراقی که بر ضد رژیم آن قیام کرده بودند و از طرف ایران حمایت می‌شدند منتهی شد. یک دهه بعد در طول جنگ ایران و عراق (۸۸ - ۱۹۸۰)، عراق جنگ‌های نظامی را علیه کردها در هر دو کشور ترتیب داد. در سال ۱۹۸۳ سربازان عراقی در حدود پنج تا هشت هزار نفر از کردهای طایفه بارزانی را ربودند. در سال ۸۸ - ۱۹۸۷ عراق مبادرت به تشدید جنگ علیه کردها کرد که طی آن حدود پنجاه تا یکصد هزار نفر به قتل رسیدند. در گیرودار این جنگ، عراق از تسلیحات شیمیایی برضد کردها و بخصوص در شهر کردنشین حلبچه استفاده

کرد. در سال ۱۹۹۱ با شورش شیعیان، ایالات متحده کردها را برای سرنگونی رژیم صدام به قیام علیه آن تشویق کرد، در نتیجه چهارصد و پنجاه هزار کرد اجباراً به ترکیه گریختند و بیش از یک میلیون نفر از آنها رهسپار ایران شدند، هزاران نفر دیگر نیز به دست سربازان عراقی کشته شدند. حکومت عراق همواره سیاستهای تبعید و عربی شدن را برای سرکوب کردها اعمال کرده است. برای مثال ضمن مصادره اراضی و داریهایشان، آنها را به دیگر مناطق عراق تبعید کرده و سپس اعرابی را که احتمال مقاومتشان در مقابل سیاستهای رژیم کمتر است جایگزین آنها ساخت. هزاران نفر از کردهای تبعیدی یا در چادرها زندگی می‌کنند یا اصولاً از هرگونه سرپناهی محروم هستند. در سال ۱۹۹۷ در گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد اعلام شد که بیش از پانصد هزار کرد عراقی در داخل کشور و در سه استان کردنشین شمالی جایجا شده‌اند.

۳. اعراب شیعه: علیرغم اینکه اعراب سنی کنترل دستگاههای تصمیم‌گیر کشور را در اختیار دارند لیکن اعراب شیعه که عمدتاً در جنوب عراق و شهر بغداد زندگی می‌کنند، اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ریشه‌های ساختار قدرت سنی‌گرایانه در عراق به دوران حاکمیت امپراطوری عثمانی بازمی‌گردد. به همین ترتیب، منازعات شیعی - سنی ریشه در کشمکش‌های فراوان امپراطوری عثمانی (سنی) با سلسله قاجاریه در (شیعه) ایران دارد. برای مثال، شهر بصره بارها بین دو کشور دست به دست شده است. وجود چنین پیشینه‌ای به اغتشاشات و آشوب‌های اقلیتی موجود در عراق می‌افزاید چرا که در آن، سنی‌ها از تسلط شیعیان بر عراق که در صورت متحقق شدن، آنها (سنی‌ها) را از حقوقشان محروم کرده و تحت تعقیب و شکنجه قرار دهد بیمناک‌اند.

این برداشت و نگرانی از شیعیان منحصر به عراق نیست و در واقع یک خصیصه مشترک تمامی کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس و برخی از حکومت‌هایی است که از روی کار آمدن یک حکومت اسلامگرا مشابه با الگوی ایران خوفناک هستند، با این حال واکنشها در عراق نسبت به احساسات هویتی شیعیان بسیار افراطی‌تر از هر منطقه دیگر است.

با رشد و تحول فرهنگ سیاسی کشورهای حاشیه خلیج فارس در چند دهه گذشته، آنها یک نگرش آگاهانه‌تری نسبت به موضوع شیعه نشان می‌دهند اما این مسئله در مورد عراق صدق نمی‌کند و این کشور هنوز در گرداب منازعات کهن قدرت و درگیری‌های مربوط به تعیین هویت و سرنوشت دست و پا می‌زند. یکی از ریشه‌های دشمنی سنی - شیعی در عراق به دوران ظهور

نهضت شعوبیه^۱ در قرون اولیه بعد از ظهور اسلام باز می‌گردد. دوره‌ای که در آن مسلمانان غیر عرب زبان از به رسمیت شناختن موضع ممتاز اعراب در جهان اسلام امتناع ورزیدند. به تعبیر جدیدتر، محافل مرتبط با رژیم عراق و عراقی‌های دارای گرایش‌های تندناسیونالیستی عربی، شیعیان را متهم می‌کنند که به جای عراق بیشتر به ایران ابراز وفاداری می‌کنند. اگرچه با هرگونه تحقیق و بررسی صادقانه و بی‌طرفانه به خوبی روشن می‌شود که شیعیان عراق به قبایل عرب وفادار به رژیم بغداد تعلق داشته و ضمناً گروههایی هم که از پیشینه غیر عربی برخوردارند (عمدتاً با ریشه ایرانی)، در اقلیت بوده و کاملاً در جامعه جامع - فرهنگ و زبان عربی مستحیل شده‌اند. برخلاف این حقایق، اتهامات شعوبی‌گری در مورد هر عراقی که از زیارتگاههای شیعی در عراق یا ایران سخن می‌راند یا از هر شخص یا هر چه که ایرانی است تعریف و تمجید به عمل می‌آورد و یا هر فردی که صرفاً یک شعر ایرانی را ترجمه نماید مطرح می‌شود. هر عراقی من باب احتیاط بایستی از ناسیونالیسم عرب و صلاحیت‌های ناسیونالیستی عراق تمجید کند. به مجرد اینکه او یا مکتب تشیع به نحوی احساس هم‌فکری کرد از آستانه معمول فراتر رفته و به عنوان حامی احساسات و عقاید بازستان خواهی، مشوق تفکر غیربعثی و زیر سؤال برنده هویت عربی و سنی عراق شناخته خواهد شد. این پدیده‌ای بود که ظهور صدام حسین را جلو انداخت؛ از این رو، پیش از این در سال ۱۹۶۲ مورخ برجسته، عبدالعزیز الدوری، هجوم عراق به مهاجران ساکن در شرق کشور، یعنی آنهایی که با حمایت گروههایی از مردم عراق برای اقامت رهسپار آنجا شده بودند و ریشه‌های فرهنگی خارجی داشتند را مورد بحث قرار داد. او این روش [مهاجران] را ماهرانه، اما مستقیم برای بازگشت به زندگی شیعی در عراق خواند.

احتمالاً بدترین اشتباه عراق از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری در سال ۱۹۸۵ نادیده انگاشتن اکثریت شیعه، حقوق شان و بیگانه پنداشتن آنها علیرغم تعهدشان به عراق بوده است. این اشتباه را می‌توان ناشی از پایگاه قدرت رژیم و ساختار قدرت سنی گرایانه‌اش دانست. که بخشی از علل غلبان احساسات شیعی در عراق (ناشی از بیگانه انگاری شان) و بروز جنگ عراق - ایران (ناشی از واهمه رژیم از احساسات شیعی بعد از انقلاب ۱۹۷۹ ایران) نیز به شمار می‌رود. به هر جهت عراق خودش را در موضع تدافعی یافت و در حالی که به خاطر خوف از واگذاری قدرت، توان پیمودن راه دموکراسی را نداشت در سال ۱۹۹۰ درگیر جنگ دیگری بر سر کویت شد.

شیعیان عراق وفاداری خود را به عراق در طول جنگ دهشت بار ۸ ساله ایران و عراق از سال ۸۸ - ۱۹۸۰ ثابت کرده بدین ترتیب که آنها به طور سرسختانه و استوارانه با هم مذهببان شیعه

ایرانی خود ستیز کردند. این مسئله در ایران موقعی که بسیاری از شیعیان عراقی مستعاقب قیام شیعیان، بعد از جنگ کویت (سال ۱۹۹۱)، به این کشور گریختند مورد اغماض واقع نشد و حتی آنها از جانب برخی از ایرانیان به خاطر ستیزشان با نیروهای ایرانی با بدرفتاری مواجه شدند. با وجود این حقایق، رژیم عراق همواره اکثریت شیعیان را به عنوان اکثریتی که نسبت به بقیه اتباع کشورش از احساسات میهن پرستانه ضعیف‌تری برخوردارند نگرسته است. این نگرش بارها شکل بی‌رحمانه‌تری به خود گرفته است. در ابتدای بروز تنش‌ها با ایران در سال ۱۹۸۰، رژیم عراق حداقل دویست هزار شیعه عراقی را به بهانه داشتن مناسبات خانوادگی با ایرانیان از این کشور اخراج کرد. این درحالی است که گاهی اوقات وجود این مناسبات به پنج نسل قبلی برمی‌گشت. شیعیان عراق مراجع دینی خاص خودشان را دارند و حتی عقاید این مراجع با برخی از عقاید مراجع ایرانی سازگاری ندارد.

ب. پیامدهای خارجی

ناکامی عراق در حصول به همگرایی و هماهنگی داخلی مستقیماً به عدم توفیقش در ایجاد روابط مسالمت‌آمیز با جهان خارج کمک کرده است. تصادفی نیست: هنگامی که قدرت داخلی این رژیم بر پایه دفاع زیاد از تفوق قبایل سنی (اعراب سنی) استوار است، در برخورد اولیه‌اش با کشورهای همسایه به عنوان یک کشور جنگ طلب مطرح می‌شود. از آنجا که رهبران عراق از وجود اکثریت شیعه خوفناک‌اند لذا درصدد افزایش نسبت جمعیتی سنی‌ها به هر وسیله ممکن هستند. در راستای این هدف آنها فرهنگی موسوم به فرهنگ الحاق بوجود آوردند که بر اساس آن در جستجوی جذب اعراب سنی کشورهای همسایه به هر طریق ممکن هستند.

این آرمان همواره بیش از پیش الزامی‌تر شده است. برنامه‌های انتخاباتی احزاب عراقی تا قبل از ۱۹۲۵ تلاش برای خارج کردن موصل از دست ترک‌ها بود (سال ۱۹۲۵ بریتانیای کبیر موصل را به عراقی‌ها واگذار کرد).

قاضی شاه در اوایل دهه ۱۹۳۰ مواضع توسعه‌طلبانه خود را درباره کویت اعلام کرد. به دنبال آن رشید علی گیلانی نیز که با کودتا بر ضد او و انگلیس روی کارآمد مواضع الحاق طلبانه‌ای راجع به کویت داشت. عبدالکریم قاسم که رهبری کودتای سال ۱۹۵۸ را بر عهده داشت در سال ۱۹۶۱ با خدعه و نیرنگ در صدد الحاق کویت به عراق برآمد. با این اوصاف هیچ کدام از این حاکمان تا حدی پیش نرفتند که ناگزیر به جنگ مبادرت ورزند. هر کدام از آنها در ارتباط با مواضعشان (نسبت به کویت)، تا اندازه‌ای توجیحات متفاوتی داشتند. قاضی شاه در جستجوی توسعه حوزه‌های نفتی و به همین شکل توسعه ارضی بود. گیلانی در تلاش برای ترویج و اشاعه

ناسیونالیسم عرب و شورش علیه بریتانیا بود و عبدالکریم قاسم نیز در تکاپوی رقابت با جمال عبدالناصر بر سر اتحاد کشورهای عربی بود.

خلاصه کلام، فرهنگ الحاق، ریشه‌های سیاسی عمیقی در عراق جدید داشت. صدام حسین با این تمایلات رشد کرد و پس از به قدرت رسیدن، به آنها شکل افراطی بخشید. مع‌الوصف جاه‌طلبی‌هایش هم با عوامل داخلی (نظیر مشروعیت رژیم و مخالفت شیعیان و کردها) و هم با عوامل خارجی (همچون مخالفت ایالات متحده، انگلستان، کشورهای عرب و ایران) مهار و محدود شد. او برای کاستن از فشارهای ناشی از این محدودیت‌ها و پاسخ به عوامل بازدارنده در مواقعی به بحران‌آفرینی اقدام کرد. از جمله نخستین نمونه‌های ایجاد بحران، می‌توان از تجاوز به خاک ایران و تلاش برای الحاق استان (غالباً) عرب نشین خوزستان به عراق در سال ۱۹۸۰ و تجاوز و الحاق کویت در سال ۱۹۹۰ نام برد.

از دیدگاه رژیم عراق، بحران‌های موجود با همسایگان - همچون مناقشه با ایران یا کویت یا یک قدرت خارجی - مردم عراق را نسبت به وجود یک خطر مشترک حساس کرده و باعث می‌شود اعمال هر چه بیشتر کنترل بر مردم عراق توجیه شده و نقش نیروهای نظامی و امنیتی تقویت شود. با این حال، سرانجام صدام خودش قربانی خشونت و رعبی شد که دقیقاً از آرزویش برای رهایی از محدودیت‌های موجود نشأت می‌گرفت. صدام اسباب ماجراجویانه و مخاطره‌آمیز لازم را برای رویارویی با این مشکلات یافت لیکن خود این اسباب، مشکلات دیگر و حتی چالش‌های بزرگتری را به وجود آورد. جان کلام این است که امروزه صدام خودش را در مخمصه و گرفتاری می‌بیند. با این حال تا وقتی که او همان تمایلات الحاق طلبانه‌اش را در سر می‌پروراند به سهولت قادر به انجام یک اقدام مخاطره‌آمیز شدید علیه کردها، کویت یا اردن خواهد بود.

ج. نمونه کویت

تا سال ۱۹۹۰ عراق هیچ‌گونه ادعای هماهنگ و منسجمی بر کشور کویت نداشت. نگاهی به برنامه‌های (تبلیغاتی) نهضت‌ها و احزاب عراقی در دهه‌های متوالی به خوبی نشان می‌دهد که همه این برنامه‌ها عاری از چنین ادعاهایی هستند. هیچ‌کدام از احزاب عراقی در طول مدت قیمومت بریتانیا هرگز ادعاهایی را در برنامه خود نسبت به کویت ابراز نکردند. تا زمانی که هدف کلی‌شان، حفظ استقلال کامل عراق در داخل مرزهای طبیعی‌اش بود هیچ اشاره‌ای به انضمام کویت به مرزهای عراق نداشتند. در قانون اساسی ۱۹۷۰ عراق یا قانون اساسی موقت دهه ۱۹۸۰، یا در طرح پیش‌نویس قانون اساسی دائمی عراق در سال ۱۹۹۰ هیچ اشاره‌ای به کویت نشد. در اساسنامه حزب بعث سخن از تعلق کویت به عراق بعنوان بخشی از این کشور به میان نیامده است.

هم‌چنین در هیچ کنفرانس حزبی از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۹۰ اشاره‌ای به این امر نشد است. از دهه ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۹۰ علیرغم بروز مشکلات و کشاکش دائمی میان عراق و کویت، به دلیل حساسیت کشورهای همسایه هیچ‌گاه سخنی از نیاز عراق به الحاق کویت به میان نیامد. مسئله عراق - کویت هرگز یک مسأله ملی - ایدئولوژیکی، هم‌ردیف کشورهای جدا شده‌ای نظیر کره، چین، یمن و آلمان (دو کشور اخیر، به اتحاد کامل رسیده‌اند) نبوده است. روابط آنها عمدتاً در چارچوب رابطه یک کشور تجدیدنظر طلب مسلط با یک کشور ضعیف‌تر کوچک بهتر قابل فهم است. در این راستا حوادثی نظیر لشکرکشی حکومت عراق به سوی قلمرو ارضی کویت در سال ۱۹۷۳ و انجام مانورهای نظامی در طول مرزهای کویت در هر زمانی که عراق خواستار کمک مالی کویت شده قابل توضیح است.

چرا بعداً نسبت به کویت ادعای ناگهانی و قاطع می‌شود؟ به خاطر اینکه صدام سنگینی و حجم بحران داخلی را بعد از جنگ با ایران احساس کرد و درصدد کاستن از جسارتی که مردم بعد از جنگ در برابرش بدست آورده بودند برآمد، و از این‌رو کویت را به عنوان یگانه راه‌حل مشکلاتش یافت. ظاهراً کویت راه‌حل نهائی برای فایق آمدن بر محدودیت‌هایش به نظر می‌رسید، یعنی به مثابه وسیله‌ای که او را نه تنها به سوی یک نقش منطقه‌ای جدید بلکه حتی به سوی یک نقش جهانی جدید رهنمون می‌ساخت. صدام حسین مدام در فکر مسائلی چون استحکام قدرتش، کنترل تمام عیار بر عراق، بدست آوردن امکان دسترسی بیشتر به دریا، تسلط بر بازار نفت. توسعه تسلیحات امحاء جمعی و تبدیل شدن به یک قهرمان ملی در بین اعراب غوطه‌ور بود، به گمان او کویت تمامی این خواست‌ها را تحقق می‌بخشید.

با داشتن چنین نیازهایی، صدام حسین ابتدا به بررسی سابقه تاریخی منطقه پرداخته و سپس آنچه را که متناسب با سیاست‌های مورد نظرش بود اتخاذ کرد. او در سال ۱۹۹۰ و در روزهای بعد از تجاوز به کویت مقالات زیادی را در نشریات تحت کنترل حکومت راجع به کویت و انضمامش به عراق انتشار داد. علاوه بر آن او بیانیه‌ای را که از طرف رئیس‌جمهور سابق عراق یعنی عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۶۱ و در ایام بعد از استقلال کویت صادر شده بود منتشر کرد که در آن قاسم ضمن تهدید کویت به تهاجم، بر سرزمین آن ادعای ارضی داشت و امیر آن کشور را به عنوان استاندار استان کویت خطاب کرده بود.

در حقیقت با انتشار بیانیه قاسم، مطبوعات عراق برای نخستین بار بود که از سال ۱۹۶۸ اقدام به چاپ مطالبی مثبت از او نمودند. علاوه بر آن اولین بار بود که بعد از گذشت چند دهه از مرگ او با عنوان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر او را خطاب کردند. این شرایط به ما می‌گویند چگونه سیاست‌های عراق به طور ناگهانی می‌تواند دگرگون شود و چگونه رسانه‌های دولتی و

مواضعشان کنترل می‌شود. همچنین نشان می‌دهد که چگونه این تغییرات و بیانیه‌های ناگهانی نیازی به تبعیت کردن از یک نظم منطقی ندارند آنها با کمترین توجه، ظاهر و با کمترین بی‌توجهی نیز به فراموشی سپرده می‌شوند.

د. آیا تغییراتی در آینده به وقوع خواهد پیوست؟

اوضاع سیاسی و اجتماعی کنونی عراق بیشتر تحت تأثیر حمله متحدین به این کشور در زمستان ۱۹۹۱ و متعاقب آن قیام شیعیان و کردها شکل گرفته است. این حوادث دو نکته را روشن می‌سازند. نکته اول اینکه صدام یک سری تمهیداتی را برای مصونیت در مقابل انواع کودتاهای احتمالی بر ضد حکومتش ترتیب داد. او برای تداوم حکومت، برای بازسازی چهره خود و برای نوسازی قدرتش برنامه‌ریزی‌های حجیمی صورت داد. نکته دوم اینکه قدرت مرکزی بقدری قوی است که هرگونه تلاش برای تجزیه کشور نه تنها مشکل بلکه حتی غیره واقع بینانه به نظر می‌رسد. علاوه بر آن، متعاقب سرکوب قیام شیعیان و کردها، رژیم صدام اقداماتی را برای ممانعت از تکرار آن حوادث ترتیب داد. برای دلجوئی از شیعیان کلیه فراریان را مورد عفو قرارداد و سعدون حمادی را که یک شیعه است به عنوان نخست‌وزیر انتخاب نمود. برای ایجاد شکاف در صفوف کردها، باب مذاکره را با مسعود بارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان باز کرد. و تا آستانه انعقاد قراردادی با بارزانی در زمانی که دیگر رهبر کردها یعنی جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی کردستان، وارد جنگ با او شد پیش رفت.

علیرغم اینکه اتفاق خاصی به فوریت رخ نداد، لیکن این امر راه را برای صدام جهت تهاجم به منطقه خودمختار کردستان در آگوست ۱۹۹۶، با مساعدت بارزانی، هموار ساخت. هدف از این تهاجم از بین بردن پایگاه اربیل و اپوزیسیون طالبانی و کنگره ملی عراق یعنی گروه اپوزیسیون برجسته عراقی بود. علاوه بر آن این تهاجم به دخالت سازمان سیا در منطقه کردستان نیز پایان داد.

با این شیوه‌ها رژیم عراق نشان داد که از ابرازهای لازم برای اجرای مانور حتی تحت‌الزامات و محرومیت‌های شدید، برخوردار است. در حقیقت این رژیم تمامی این محدودیت‌ها را حداقل به طور موقت، به یک منبع قدرت و در جهت کنترل جامعه عراق مبدل ساخت. رژیم، کشورهای خارجی را به خاطر تمام مشکلات اقتصادی کشورش مورد نکوهش قرار داد و تلاش‌های خود را بر اولویت‌های امنیتی متمرکز کرد.

اگرچه هر تک و پاتکی قادر به عمیق‌تر کردن بحران رژیم عراق است لیکن از طرف دیگر عمر رژیم را فزونی می‌بخشند همان‌گونه که در گذشته چنین اوضاع و شرایط سیاسی و جغرافیایی یعنی

وجود بحرانها و جنگها به نجات رژیم کمک کرده است.

با این وصف، توانائی صدام برای تداوم بخشیدن به حکومت خود بر عراق جای بحث دارد. به نظر می‌رسد روش و الگوی حکومتی او در خاورمیانه علیرغم وجود موج محبوبیت صوری و گذرا، آینده محدودی داشته باشد، وجود این موج در واقع ناشی از احساسات هم‌دردی عربها در رابطه با مردم عراق مورد تحریم و خود صدام حسین است. بسیاری از مردم عراق از بهایی که به خاطر دیکتاتوری، کیش شخصیت و رهبری ارشادی ایدئولوژیک گونه صدام حسین می‌پردازند آگاه هستند. بیش از همه، آنها درک می‌کنند مادامی که صدام حسین در رأس هرم قدرت باشد زندگی آنها توأم با سرکوب و جنگ با جهان خارج خواهد بود. درک آنها به این معنی است که اگرچه رژیم صدام ظاهراً قوی به نظر می‌رسد لیکن ضعیف و شکننده است. گرچه با ثبات به نظر می‌رسد اما ثبات آن می‌تواند یک شبه از هم بپاشد.

می‌توان به این نکته امیدوار بود که تجربه هولناک مردم عراق در سراسر دو دهه گذشته می‌تواند به ظهور یک مکتب فکری و رهبری واقع‌نگر در عراق کمک کند. قیام سال ۱۹۹۱ مردم عراق، وسعت نارضایتی را در عراق و در زمان تضعیف رژیم نشان داد؛ مردم بلافاصله بر ضد رژیم شوریدند. اما موقعی که رژیم قوی باشد آنها با شورش نکردن بر رژیم بهترین سیاست را برای حفظ مشمت‌آهین خود اتخاذ می‌کنند. عراقی‌های در تبعید که اخیراً از کشورشان گریخته‌اند از فروکاست شرایط ایدئولوژیکی، همانند بیگانگی با ایدئولوژی بعثی که مسبب حزن و اندوه فراوان کشور بوده است سخن می‌گویند. حتی اعضای حزب بعث نیز در حال حاضر، مشتاق یک دوره تغییر و شروع بازسازی عراق هستند. این موضوع در یک چارچوب وسیع‌تر نیز می‌گنجد به این ترتیب که جهان عرب به طور روزافزون نسبت به رهبرانی که تصمیمات خودسرانه اتخاذ کرده و کل کشور را در معرض فقر، تحریم و انزوا قرار می‌دهند ابراز انزجار می‌کنند. چنین رهبرانی امروزه از طرفداران کمتری نسبت به گذشته برخوردارند و الگوی حکومتی آنها بی‌اعتبار و تضعیف می‌شود.

اوضاع و شرایط [ناگوار] ناشی از مناقشات لیبی با قدرت‌های بزرگ، جنگ‌های داخلی و خارجی سودان و جنگ داخلی در الجزایر نمونه‌های قوی برای کسانی است که در جهان عرب از دموکراتیزاسیون، گشایش و ایجاد تغییر در مسیری که دول عرب می‌پیمایند بحث می‌کنند. با این حال، بسیاری از اعراب در گفتمان عمومی خود، غرب را به خاطر اشتباهات انبوه‌شان از جمله تحمیل رنج و مصیبت بر مردم عراق مورد نکوهش قرار می‌دهند لیکن موقعی که آنها پشت درهای بسته، مباحث سیاسی می‌کنند بر وجود بحران رهبری در منطقه وقوف کامل دارند. هر تجربه تاریخی توأم با جنگ، اشتباهات و از دست دادن فرصت‌ها، آنها را واقع‌بین‌تر از هر زمان در

گذشته نشان می‌دهد. پشت سر همه این لفاظی‌ها و شعارها، گفتمان عمیق‌تری قرار دارد که حداقل نقطه‌شروعی برای ورود به مقاطع واقع‌نگرانه‌تر خواهد بود.

هـ سناریوهایی برای دوره‌ی مابعد صدام

علل اصلی گرفتاری‌های مردم عراق در بین همه‌گروهها مشترک بوده و باید با همکاری گروههای قومی مذهبی سه‌گانه اصلی کشور اقدامات لازم در مقابل آنها صورت گیرد. از این‌رو قبل از بیان اینکه کشور می‌تواند از این بیماری نجات یابد باید به مسأله اساسی چالش‌های دوره بعد از صدام اشاره شود. در غیر این صورت عراق قادر به حل دهه‌ها تنش و تشنجات بین اقلیت‌ها و اکثریت، بین اعراب سنی، شیعیان و کردها، بین حاکمان و محکومان، و بین نیازهای ملی عراق و ماجراجویی‌هایی که آن نیازها را به تحلیل می‌برد نخواهد شد.

چگونه می‌توان حکومتی را که بعد از صدام روی کار می‌آید متوجه این مسأله کرد؟ چگونه چنان حکومتی فراگیر شود و نارضایتی‌های موجود بین گروهها را تقلیل دهد. این یک تکلیف عادی نیست. می‌توان نمونه‌های زیادی از دول فراگیر در سراسر جهان یافت از آمریکای لاتین تا اروپای شرقی، که برخی از آنها با موفقیت بر مشکلات موجود فائق آمده‌اند. برای مثال افریقای جنوبی نمونه‌ای برای نحوه تقسیم قدرت و پایان نژادپرستی است اکثر کشورهای اروپای شرقی از پیمودن راه منتهی به جنگ یوگسلاوی اجتناب ورزیدند. به همان ترتیب در مورد تجربه عراق، می‌توان از درگیری و جنگ داخلی به خاطر اینکه اوضاع گذشته همیشه مستلزم نگرانی در مورد آینده نیست احتراز کرد. در واقع، وجود یک گذشته منفی به خودی خود می‌تواند نیروی محرکی برای مطرح نمودن تغییرات و تحولات مثبت باشد. به عنوان نمونه، می‌توان به ژاپن و آلمان اشاره کرد. مردم عراق از قربانی شدن به خاطر اقدامات حکومتشان، از فقر، انزوا و سرکوب سیر و مشمئز شده‌اند آنها خواهان دیدار از سایر کشورها و نمی‌خواهند که همچون تبعیدیان با آنها برخورد شود. تغییرات گسترده‌ای که مورد نیاز عراق است تنها از داخل کشور قابل انجام است، نه به وسیله تبعیدیان یا یک قدرت خارجی. عوامل تغییر دهنده نیازمند حمایت بین‌المللی هستند و اپوزیسیون خارج از عراق درست است که عنصر مهمی است، لیکن این نیروهای داخلی هستند که نقش اصلی را ایفا می‌نمایند. هر فرد عراقی که حقیقتاً به ایجاد یک تغییر مهم و بنیادی در عراق معتقد است باید منابع لازم را در داخل کشور بجوید نه در خارج.

چنانچه حکومت استبدادی تنها یکی از راههای اداره یک جمعیت متکثر و ناهمگون باشد که با خصومت‌های دیرینه از هم منفک شده‌اند، پس راههای دیگر چه خواهند بود؟ در تاریخ دقیقاً مواردی همچون عراق موجود نیست مع‌هذا تأمل در آن امید به ظهور یک حکومت فراگیر و متساهل در عراق را برمی‌انگیزد.

۱- ایالات متحده بعد از جنگ داخلی

جنگ داخلی ۶۵ - ۱۸۶۱ متعاقب پذیرش ادعای طرفین توسط یکدیگر مبنی بر اینکه جنگ ضرورتاً یک تلاش شرافت‌مندانه بود فیصله یافت. خبرگان طرفین متخاصم (شمالی و جنوبی) که از دهه ۱۸۹۰ به برپایی نشست‌هایی اقدام کرده بودند به این مسئله که هر دو طرف تحت تاثیر آرمان‌های بلند پروازانه قرار گرفته بودند اذعان داشتند. خبرگان مزبور اگرچه احتمالاً با آرمان‌های طرف دیگر موافق نبودند لیکن با به رسمیت شناختن آرمان‌های موجود گام بعدی را در رفع اختلافات شان برداشتند. این عقاید مشترک به منزله یافتن راه‌کار افسانه‌ای برای زدودن انزجار درون گروهی بود.

۲- پذیرش [حاکمیت] انگلستان از طرف ولزی‌ها و اسکاتلندی‌ها

مردم ولز به خاطر احترام متقابل، افسانه شاه آرتورو همچنین رسیدن هنری هفتم ولزی تبار به پادشاهی انگلستان، در سال ۱۴۸۵ پذیرای حاکمیت انگلستان برولز شدند. به همین شکل تاجگذاری سال ۱۶۰۳ جیمز اول به روابط انگلستان با اسکاتلند از طریق یکپارچه کردن بریتانیا تحت یک سلطنت واحد کمک کرد. در اینجا فی الواقع یک راه‌کار افسانه‌ای با یک راه‌کار قانونی آمیخته شد یعنی ادغام قوانین دو واحد انگلستان و اسکاتلند.

۳- سوئیس

جای شگفتی است که همیاری راه‌کارهای قانونی و افسانه‌ای باعث گردید که علیرغم ظهور مناطق خودمختار کانتون در سوئیس، این کشور به صورت یکپارچه درآید. وجود چنین شرایطی، همزیستی آلمانی‌ها و فرانسوی زبان‌ها را که پیش از این از همدیگر منزجر بودند میسر ساخت. نقش اعطای خودمختاری محلی در سوئیس بیانگر این موضوع است که رمز ایجاد یک عراق دموکراتیک و متساهل، در توسعه نوعی نظام فدرال نهفته است که به اقلیت‌های شیعه و کرد مجوز برقراری یک کنترل محلی بر امور را اعطا می‌کند.

۴- یوگسلاوی

برخلاف نمونه‌های فوق‌الذکر، در یوگسلاوی ابتکار تیتو نشان می‌دهد که چگونه انزجار موجود بین گروهها با یک راه‌کار قانونی یا افسانه‌ای از یک طرف می‌تواند مرتفع شده و از طرف دیگر شکل پیچیده و بغرنج به خود بگیرد. روش حکومتی تیتو شامل تمرکز قدرت در دست دولت و حزب مرکزی، توأم با ترکیبی از ناسیونالیسم ضداستالینی و ضد روس به علاوه تعمیم ایدئولوژی

کمونیسم بود. انسجام این سیستم با اراده و نفوذ تیتو بود و به همین علت بلافاصله بدنبال مرگ او از هم گسیخته و فرو پاشید.

بر این اساس هر فردی به سهولت قادر به درک این مسئله است که چگونه عراق به همان ترتیب با نیروهای واگرا و گریز از مرکز، متعاقب پایان دوره صدام حسین می‌تواند تجزیه شود.

نتیجه‌گیری

چنانچه عراق موفق به تعریف مجدد از روابط میان گروه‌های سه‌گانه که باید مبتنی بر همزیستی و برابری باشد نگردد، تنش‌های موجود همچنان به صورت یک مشکل دائمی در حیات سیاسی عراق باقی خواهند ماند.

متأسفانه رژیم بعث منافع خود را در فرمول کنونی مبتنی بر حذف و سرکوب می‌بیند، یعنی تنها با تغییر رهبری می‌توان اقدام به اصلاح واقعیت دهشت بار کنونی حاکم بر عراق کرد. البته ممکن است مسیر چنین اصلاحی از درون محنت‌های جدیدی، همچون جنگ داخلی و حکومت وحشت دیگری بگذرد.

امیدهای مردم عراق در گذشته با واقعیت‌های تلخی همچون پایان خونبار نظام سلطنتی، زندگی خوفناک تحت سلطه رژیم‌های انقلابی، واهمه‌های نشأت گرفته از جنگ ایران و عراق و عواقب مخرب تجاوز به کویت تباه شده است.

برای گریز از این سرنوشت ناخوشایند، مردم عراق باید نقطه پایانی را بر فصل کشمکش‌های خارجی و سرکوب داخلی خود از سر بگذرانند. تحقق این هدف منوط به تغییر رهبری است. (بخشودگی اکثر عواملی که در جنایات رژیم عراق - به استثنای عواملی که مرتکب بدترین جنایات‌ها گردیده‌اند - هر چند تأسف بار است لیکن پیش درآمد انکارناپذیری برای شروع فصلی نوین است). تا اندازه زیادی، آینده عراق، به میزان توانائی مردم کشور برای پرداختن به مشکلات ساختاری کشور و پرداختن به معضلات موجود در یک چارچوب دمکراتیک و فدرالی رقم خواهد خورد.

لازمه یک رهیافت فدرالی ایجاد تغییر و دگرگونی در مرزها نیست. عراق احتمالاً بافت و سیمای کنونی‌اش را حفظ خواهد کرد یعنی بخش شمالی غالباً کردنشین، بخش میانی غالباً سنی‌نشین و بخش جنوبی شیعه‌نشین باقی خواهد ماند. لیکن کردها اجباراً از وضعیت ویژه‌ای برخوردار خواهند بود - داشتن منطقه خودمختار در شمال - این وضعیت با فرض اینکه آنها از ده سال اخیر دارای حق خودمختاری بوده‌اند یک تحول معمولی خواهد بود اما راجع به چشم‌انداز تقسیم عراق به دو کشور سنی‌نشین و شیعی‌نشین باید اشاره کرد که تصور این فرض که این دو

گروه جمعیتی تا چه اندازه در همدیگر ادغام گشته‌اند بسی دشوار است. اما توجه به خودمختاری منطقه‌ای بر پایه نظام فدرالی به مردم عراق در عرصه‌های مختلفی چون استفاده از تجربه همدیگر، حفظ کرامت دیگری و احساس برابری کمک خواهد کرد. برای برگزاری انتخابات محلی جهت مجالس محلی وجود یک مجلس منطقه‌ای در هر بخش عراق که نیازها و خواست‌های منطقه‌ای را انعکاس دهد به این کشور کمک خواهد کرد تا تجربه شکست خورده کنونی را پشت سر بگذارد. علاوه بر آن کشورهای منطقه نیز دارای مسئولیت [خطیری] برای مشارکت فعال در کمک به بهبود اوضاع عراق هستند. علی‌الخصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس باید ضمن پذیرش مجدد عراق، آن کشور را در بازسازی دوره مابعد صدام یاری نمایند. برای مثال بدهی‌های کلان عراق را می‌توان به صندوق توسعه‌ای به مالکیت مشترک سه کشور عراق، کویت و عربستان سعودی واریز کرد. اجلاس سران کشورهای عرب در مارس ۲۰۰۱ دو جنبه مهم از سیاست‌های عراق را آشکار ساخت. اولاً، کاهش انتقاد عراق از موضع کشورهای عربی در طول اجلاس سران جهت درخواست از شورای امنیت سازمان ملل برای لغو تحریم‌ها، حاکی از تمایل بغداد برای تداوم آنها است. تحریم‌ها از جهات مختلف به نفع این رژیم بوده است، از جمله اینکه عواطف و همدردی را در محافل عربی به سود عراق برمی‌انگیزد و یا بهانه لازم را برای کنترل هر چه بیشتر مردم در اختیار رژیم می‌نهد. از این رو بهتر است تحریم‌هایی که به مردم عراق آسیب می‌رسانند لغو شوند و به جای آن تحریم‌های نظامی تحت نظارت سازمان ملل متحد همچنان پابرجا باشند.

ثانیاً، عراق همواره در سودای تحقق بخشیدن به اهداف و برنامه‌های منفی خود درباره کویت است و این حقیقت زمانی بیشتر آشکار شد که نمایندگان عراق در اجلاس سران، از پذیرش ماده‌ای در قطعنامه نهائی که عراق را ملزم به تضمین امنیت و حاکمیت کویت می‌کرد امتناع ورزیدند. با وجود چنین بستری، واشینگتن نیازمند توجه هر چه بیشتر به معضلات مردم عراق است. سیاست اتخاذی آن نباید به چالش طلبیده شدن وضع موجود در عراق منجر شود، در غیر این صورت صدام امکان می‌یابد که وضع موجود منطقه پیرامونی خود را مجدداً به چالش بطلبد.

■ منابع این مقاله در دفتر «فصلنامه مطالعات راهبردی» موجود است.

Middle East quarterly, Summer 2001, pp40 - 49.

* این مقاله ترجمه مقاله‌ای است از: